

جلسه ۱

مقدمات؛

در تقنینات عقلانی این موارد مورد بحث قرار می گیرد؛

- ۱ - حکم: عبارت است از وجوب، استحباب، حرمت و ...
 - ۲ - موضوع: عبارت است از «ما فَرَضَ موجوده» مثال: المستطیع یحجج: مستطیع؛ موضوع تکلیف است. مولی به کسی که مستطیع شده فرض می کند.
 - ۳ - متعلق: عبارت است «ما طَلَبَ وجوده او تَرَكُهُ». مثال: لا تشرب الخمر: شرب خمر متعلق تکلیف است.
 - ۴ - متعلق المتعلق. لا تشرب الخمر. }
موضوع: انسان
متعلق: شرب
متعلق المتعلق: خمر
موضوع: اجزاء تشکیل دهنده ی حکم (ساختار داخلی حکم)
- متعلق: هر چیزی که مولی طلب می کند به وجودش آورم یا ترکش می کنم.

دو فرق اساسی میان موضوع و متعلق المتعلق است:

- ۱ - هیچ خطاب تکلیفی خالی از موضوع به معنای مکلف نیست ولی ممکن است خطابی خالی از متعلق المتعلق باشد مانند: لا تکذب. }
موضوع: انسان
متعلق: کذب
متعلق المتعلق: نداریم.

۲ - موضوع هیچوقت مطالبه ی تحقق ندارد ولی در متعلق المتعلق چه بسا خطاب آید که انجامش بده.

مرحوم صدر: در ساختار داخلی حکم چه بسا خطابی خالی از متعلق المتعلق باشد. مانند لا تکذب. این دلیل است مبنی بر اینکه موضوع به معنای متعلق المتعلق در ساختار داخلی حکم دخیل نیست. در حالی که هیچ خطابی نمی تواند از موضوع به معنای مکلف خالی باشد.

سؤال اصلی: آیا در فرایند حکم، قدرت (مقدور بودن) در متعلق اخذ شده است یا خیر؟

مرحوم صدر: در فرایند حکم چهار مرحله وجود دارد.

۱- ملاک ← مرحله ی اقتضاء	}
۲- اراده و حب و شوق	
۳- اعتبار و جعل و تقنین	
۴- ادانه و مسئولیت، استحقاق عقوبت	

۱- ملاک: مرحله اقتضاء است. متعلق تکالیف ملاک دارد. مثل: زیارت حضرت سیدالشهدا(ع) که ملاک دارد. اگر چه مقدور من نیست.

۲- اراده: به دنبال ملاک می آید. مثل عبادت و صلاه الیل. که نسبت به آن شوق دارم اگر چه مقدورم نیست.

۳- اعتبار و جعل: وقتی ملاک باشد اراده هم باشد مرحله ی بعدی قانونگذاری (تقنین) است.

۴- مسئولیت: وقتی ملاک بود اراده هم بود قانون هم نوشته شد دیگر گریبان گیر فرد می شود. (به فرد واصل می شود) باید انجامش داد و مسئولیت دارد.

نکته: زمانی مسئولیت است که متعلق مقدور باشد. (غیر مقدور مثل پرواز کردن انسان)

قدرت، دخالتش در مرحله ی مسئولیت مسلم است عقلاً و عرفاً و شرعاً. کسی در این زمینه اشکال نکرده است.

توضیحات:

۱- در مرحله ی ملاک: نیازی نیست که متعلق مقدور باشد. مثل زیارت حضرت سیدالشهدا(ع) که ملاک دارد اگر چه فعلاً مقدور ما نباشد. زیرا دلیلی بر محرومیت متعلق در مرحله ملاک نداریم و عقل هم دلیل بر آن ندارد.

۲- مرحله اراده (شوق و حب): نیازی نیست که متعلق مقدور باشد. زیرا شوق به متعلق غیر مقدور قبیح نیست مثلاً؛ علاقه به طواف خانه خدا دارم ولی غیر مقدور بودن آن قبیح نیست. یا اینکه بنده مجتهدم ولی رساله دادن مقدورم نیست. دلیل بر تضییق اینها به مقدوریت نداریم.

۳- مرحله قانونگذاری: که مورد اختلاف است.

۴- مرحله مسئولیت: که مقدوریت متعلق امری مسلم است و بحثی در آن نیست.

محل بحث: مرحله سوم (مرحله قانونگذاری) است.

طرح سؤال: آیا قدرت بر متعلق در مرحله اعتبار و جعل و قانونگذاری شرط شده است عقلاً یا خیر؟

آرا و نظرات:

۱- **مرحوم خوئی:** مقدور بودن در این مرحله شرط نیست. یعنی در این مرحله قدرت بر تکلیف به هیچ نحو أخذ نشده است و تنها در مرحله ی مسئولیت مقدوریت شرط است.

۲- **مرحوم نائینی:** قدرت، شرط در متعلق در مرحله ی تقنین یا قانونگذاری است.

توضیح نظر مرحوم نائینی: ابتدا حقیقت تکلیف را تحلیل می کنیم تا پاسخ سؤال را پیدا کنیم. غرض از تکلیف در مقام ثبوت، ایجاد داعی و تحریک مکلف به سمت عمل است. روح تکالیف یا اغراض تکالیف دعوت به سمت عمل می باشد. اگر این غرض را پذیرفتی لامحاله باید اذعان کنی که متعلق باید مقدور باشد.

تبصره ۵: دلیل عقلی؛ در مقام ثبوت و ظهور و تخاطب متعلق باید مقدور باشد.

علی القاعده باید متعلق در این موارد مقدور باشد مگر اینکه اغراض دیگری غیر از دعوت در جعل و اعتبار ملاحظه شود. مثل: امتحان، شوخی، تقیه.

بنابراین با وجود اینکه غرض از تکالیف دعوت به سوی عمل است قهراً دست کشیدن از این غرض نزد عقل نیاز به دلیل دارد. پس نتیجه استدلال بر اخذ قدرت بر متعلق در مرحله ی جعل و اعتبار و تقنین است.

جلسه ۲

قاعده استحاله ی تکلیف به غیر مقدور

مرحوم صدر مباحث عقلی را در باب مستقل به آن پرداخته است. اولین قاعده عقلیه که مورد بحث قرار می گیرد؛ قاعده ی استحاله تکلیف به غیر مقدور است. در اینجا بحث از احکام تکلیفی است. یعنی باید ها و نبایدهای شرعی یا عقلایی.

۱- مکلف (قانونگذار)
۲- مکلف (موضوع)
۳- مکلف به (متعلق)

ساختار داخلی حکم از این موارد تشکیل شده است.

بحث ما در مرحله ی مکلف به یا متعلق است.

طرح سؤال: آیا تکلیف به امر غیر مقدور عقلاً ممکن است یا خیر؟

برای پاسخ به سؤال نیازمند مقدمه ای هستیم: تحلیل تقنین و قانونگذاری.

در برخورد با حکم یا قانون فرایند تشکیل یک قانون از چهار مرحله تشکیل شده است:

۱- ملاک
۲- اراده و حب و شوق
۳- تقنین، اعتبار
۴- مسئولیت و ادانه

۱- مرحله ملاک: مثال؛ اقیموالصلوه ← یک اعتبار و قانون است. اولین مسئله ای که مولی می بیند مصالح و مفاسد یا ملاکات است. خدا نماز را واجب کرده است چون ذوملاک است.

۲- مرحله شوق: مثال؛ وقتی من دیدم نماز ملاک دارد اراده و شوق به نماز پیدا می کنم. در اینجا میل و شوق به نماز با لحاظ به ملاک حاصل می شود. شوق منوط به ملاک است.

۳- مرحله قانونگذاری: مثال؛ نماز بر شما واجب است. (این مرحله محل اختلاف است).

۴- مرحله مسئولیت و ادانه: سه مرحله ی فوق برای مرحله چهارم است. دیدن ملاک و اراده و اعتبار تولید مسئولیت عبید در قبال

قانون یا مرحله ی تنجز یا مرحله وصول است.

۱- ملاک
۲- اراده و حب و شوق
۳- تقنین، اعتبار
۴- مسئولیت و ادانه

بحث اصلی: اعتبار قدرت در مراحل چهارگانه

از نظر مرحوم صدر در دو مرحله ی ملاک و اراده، قدرت شرط نیست.

۱- ملاک: امر غیر مقدور هم می تواند ملاک دار باشد. این عقلی است. مثال: زیارت حضرت سیدالشهدا(ع) که ملاک دارد ولی مقدور من نیست.

۲- اراده و شوق هم می تواند بدون قدرت باشد. به عبارتی دیگر مشتاق الیه می شود غیر مقدور باشد. مثلاً دوست دارم رئیس جمهور شوم اگرچه فعلاً غیر مقدور است.

۳- مرحله ی سوم که مرحله ی قانونگذاری است موضوع اصلی بحث ما است.

۴- مرحله ی مسئولیت یا استحقاق عقوبت: در این مرحله مقدور بودن امری مسلم است. یعنی عقل می گوید قبیح است قانونگذار به امر غیر مقدوری عقوبت کند. پس شکی نداریم که متعلقی، مخالفت با آن تولید عقوبت می کند که مقدور مکلف باشد.

بحث اصلی: مرحله ی سوم

آیا مقدوریت در این مرحله شرط است یا خیر؟

۱- **آقای نایینی**: قولش موافق با نظر مشهور است. یعنی مقدوریت در این مرحله شرط است.

۲- **آقای خویی**: از نظر ایشان مقدوریت در این مرحله شرط نیست بلکه فقط در مرحله ی چهارم یعنی مرحله ی مسئولیت یا منجزیت یا وصول، قدرت شرط است و این کفایت می کند.

مرحوم صدر نظر آقای خویی را قبول ندارد و می خواهد نظر آقای نایینی را تحلیل کند و می پذیرد:

بحث ثبوتی (با قطع نظر از خطباتی که به مکلف می رسد):

۱- اخبار به وجود ملاک در متعلق

۲- تحریک و انبعاث، ترغیب نحو العمل

مرحله ی جعل و اعتبار دو غرض می تواند داشته باشد.

در مرحله ی اثبات غرض تنها تحریک است به سوی عمل. یعنی فقط جنبه ی اخباری نبوده بلکه دعوت به سوی عمل است. در نزد عقلا نیز غرض از اعتبار و جعل، تحریک است لامحاله بر اساس روح جعل باید متعلق مقدور باشد. قهراً اگر شما ادعا کنید که

غرض در تکلیف اخبار است این نیاز به قرینه دارد. در نتیجه وقتی ثابت نمودیم که عقلاً در مقام ثبوت دو غرض در جعل و اعتبار تصویر می شود و نیز با تحلیل و مراجعه به مقام اثبات و خطابات تنها غرض عبارت شد از تحریک و انبعاث، قهراً متعلق باید در

ظرف جعل مقدور باشد و نیز غرض اخبار از ملاک دار بودن متعلق نیاز به قرینه دارد.

۱- مکلف قادر باشد به تکلیف بر اساس حکمت مولای حکیم قابل تحلیل است.

۲- متعلق مقدور باشد این را عقل می گوید که باید قدرت باشد.

} تحلیل نظر آقای خوبی

قدرت فقط در ظرف امثال شرط است نه جعلی یا اعتبار

فرق این دو: ۱- لغو است مولای حکیم تکلیف به غیر مقدور کند بر اساس حکمت.

۲- مستحیل است. یعنی امکان ندارد از نظر عقلی.

بحث ما بر سر موضوع نیست بلکه بحث بر سر متعلق است. عاجز بودن موضوع مهم نیست بلکه مسئله ی متعلق است که باید مقدور باشد.

قانون پشتوانه اش تحریک مکلف به سوی عمل است. این را ثبوتاً و اثباتاً قبول داریم ولی این هسته ی تکلیف، تضييق مقام اعتبار را تولید می کند. تکالیف به غرض امثال است نه جعل و اعتبار. پس بنابراین مقدوریت در اعتبار لازم نیست.

بحث بعدی: تقیید متعلق تکلیف به قدرت و عدم تقیید آن چه اثری دارد؟

۱- خطاب مطلق ← عدم تقیید تکلیف به قدرت.

۲- خطاب مقید ← تقیید تکلیف به قدرت.

نکته:

۱- منظور از قدرتی که می گوئیم، قدرت تکوینی واقعی محض نیست بلکه شامل افعال غیر اختیاری هم می شود.

۲- منظور از فعل غیر مقدور به این معنی نیست که صدورش مستحیل است یا اختیاری باشد (علم اصول اعم از هر دو است).

مرحوم صدر این دو اثر را در باب قضای نماز تطبیق کردند:

مقدمه اول: مناط وجوب قضا تفویت ملاک است.

مقدمه دوم: راه کشف ملاک تنها زنده بودن خطاب است. یعنی باید خطاب متوجه من شود تا بگویم لامحاله متعلق ذوملاک است.

سؤال: آیا کسی که نماز ظهر و عصر را خواب مانده قضاء نمازش واجب است یا خیر؟

۱- اگر تقیید تکلیف را به قدرت قبول کردیم قهراً خطابی متوجه نائم نیست تا بتوانیم به واسطه آن خطاب وجود ملاک را کشف کنیم و بالتبع تفویت ملاک که از ناحیه مکلف رخ داده قهراً قضا واجب نیست.

۲- اگر قبول کردیم عدم تقیید متعلق را به قدرت، یعنی تکلیف مطلق است و شامل نائم هم می شود. و با اطلاق تکلیف در حق نائم ملاک احراز می شود و چون ملاک از جانب او تفویت شده است لذا باید قضا کند.

وجوب قضا ← تفویت ملاک ← ملاک کشف می شود از راه خطاب ← با تضییق خطاب به قدرت ← راه کشف بسته می شود ← قهراً موضوع وجوب قضا که تفویت ملاک بود احراز نشده است.

عکس این مسئله:

وجوب قضا ← تفویت ملاک ← ملاک کشف می شود از راه خطاب مطلق ← تفویت ملاک واضح می شود ← وجوب قضا احراز می شود.

جلسه ۳

طرح سؤال: آیا متعلق تکالیف مقید به قدرت است یا نه؟ در این مسئله اختلاف است.

مرحوم صدر از جانب مرحوم نائینی بیانی برای اثبات این مسئله آوردند؛

- فرایند تشکیل حکم:**
- ۱- ملاک ← فعل غیر مقذور هم ملاک دارد مثل زیارت سیدالشهدا که فعلا مقذور من نیست.
 - ۲- حبّ، اراده، شوق ← امر غیر مقذور می تواند متعلق شوق باشد و تزییقی به فعل مقذور ندارد. مثل طواف خانه خدا برای کسیکه برایش مقذور نیست.
 - ۳- جعل و اعتبار ← موضوع بحث ما است و محل اختلاف است.
 - ۴- ادانه، مسئولیت، امثال، استحقاق عقوبت ← عقوبت برای قوانینی است که مقذور باشد و گرنه اگر مقذور نباشد امکان تحقق فعل از جانب فرد نبوده که مسئولیت داشته باشد و عقاب شود. پس در این مرحله مقذور بودن امری مسلم است.

موضوع بحث:

مرحله سوم؛ جعل و اعتبار

در این مسئله اختلاف است؛

۱- نظر مرحوم خوئی: از نظر ایشان مقذوریت در این مرحله شرط نیست بلکه فقط در مرحله چهارم یعنی مرحله

مسئولیت، قدرت شرط است و این کفایت می کند.

۱- نظر مرحوم نائینی: قولش موافق با نظر مشهور است. یعنی از نظر ایشان در مرحله سوم مقذوریت شرط است.

مرحوم صدر نظر آقای خوئی را قبول ندارد و نظر آقای نائینی را تحلیل می کند و می پذیرد.

در مقام ثبوت: با قطع نظر از خطاب و محاوره و قانونگذاری اثباتی دو غرض در جعل وجود دارد.

- ۱- گزارش و اخبار
- ۲- انبعاث و تحریک

توضیح: در مقام ثبوت اکتفا به گزارش نمی شود بلکه برای انبعاث و ترغیب نحو العمل است. و چون در مقام اثبات اغلب موارد قوانین برای انبعاث و تحریک عبد است به سوی عمل. لذا ترکیب مقام ثبوت و اثبات نتیجه اش این است که ظهور امر در انبعاث و تحریک به سوی عمل است. در غیر اینصورت نیاز به قرینه دارد. در نزد عقلا نیز غرض از اعتبار و جعل، تحریک است لامحاله براساس روح جعل باید متعلق مقذور باشد. مثلاً: طبع چراغ قرمز برای توقف است. حرکت از چراغ قرمز نیاز به قرینه و دلیل دارد.

ثمرات این بحث از نظر مرحوم صدر

ثمره اول: وجوب و عدم وجوب قضای نماز.

۱- منشأ و ملاک وجوب قضا، تفویض ملاک است نه تفویض تکلیف و فریضه
برای اثبات بحث دو مقدمه بیان می کنیم؛
۲- راه کشف ملاک، تنها خطابات است.
مثال: نماز فوت شده ی فرد نائم.

الف: بر اساس نظریه آقای نائینی؛ اگر تقیید تکلیف را به قدرت قبول کردیم قهراً خطابی و تکلیفی متوجه نائم نیست تا بتوانیم به واسطه ی آن خطاب وجود ملاک را کشف کنیم و بالتبع تفویض ملاک که از ناحیه مکلف رخ داده قهراً قضا واجب نیست.

ب: بر اساس نظریه آقای خوئی؛ اگر عدم تقیید تکلیف به قدرت را قبول کردیم در اینصورت تکلیف مطلق است و شامل نائم هم می شود و با اطلاق تکلیف در حق نائم ملاک احراز می شود و چون ملاک از جانب او تفویض شده لذا باید قضا کند.
ثمره دوم:

مقدمه اول: مراد از قدرت تنها قدرت تکوینی محض نیست بلکه شامل فعل غیر اختیاری هم می شود.

مقدمه دوم: ظاهر ادله ی تکلیفی (بایدها و نبایدها) لامحاله به حصه اختیاری مقیدند. طبع قانون این است که از روی اختیار باشد.

سؤال: صدور فعل بدون اختیار آیا مجزی است یا خیر؟ مثال: مولا دستوری داده، عقلا می گویند مطلوبیت این دستور باید در مدار اختیار باشد و گرنه اگر بی اختیار باشد مطلوب نیست.

مثلاً اگر مولا گفت: طواف کن، ولی بخشی از تکلیف را از روی اختیار و بخشی دیگر را از روی غیر اختیار انجام دادم، آیا طواف غیر اختیاری می تواند مصداق فرد طواف کننده باشد؟ یا اگر فردی غیر اختیاری یا از روی صدقه باشد چطور؟

۱- اکتفا به فرد غیر اختیاری و عدم اکتفا به آن (آیا یک طواف کاملاً اختیاری باید انجام دهیم؟).
۲- یا اینکه فردی اختیاری با فرد غیر اختیاری توأم باشد درست است.
دو حالت متصور است

مرحوم صدر روی همین اثر بار کرده البته ایشان بحث را روی وجوب قضا برده است.

مبنای ما در اصل قضیه: اگر بگوئیم؛ طوف، مقید به حصه ی مقدوره اختیاری است وقتی ما تقیید را از شما قبول کردیم لازمه اش این است که این فرد غیر اختیاری فرد واجب نیست پس برای سقوط تکلیف به فرد غیر اختیاری دلیل خاص میخواهیم.

مثال؛ مولی گفته نماز بخوانید: نماز عبارت است از مجموعه ای از اجزاء نماز. مثل حمد و سوره و... حالا اگر در نماز حتی سهواً یکی از جزئیات حذف شود اینجا نماز کامل نیست لذا اکتفا به نماز بدون حمد بدلیل خاص ثابت شد. قانون این است: امر به شیء که دارای متعلق است و متعلق از اجزاء مختلف تشکیل شده همه ی اجزاء باید انجام شود در صورت حذف کامل نیست.

اما شارع گفته: اگر اجزاء غیر رکنی باشد قبول است ولی اگر رکنی باشد باید دوباره بجا آوریم. با اینکه نماز بی حمد، فرد واجب نیست ولی خود شارع مقدس این را قبول دارد.

پس بنا بر قانون، اگر کاری صدفتاً و غیر اختیاری انجام شود طبع تکلیف اقتضا می کند که این اکتفا نمی کند.

۲- مرحوم نائینی: باید شخص فرد اختیاری را انجام دهد اما اگر قدرت در متعلق اخذ نشود اتیان فرد غیر اختیاری کافی است زیرا فرد غیر اختیاری فرد واجب است. (مرحوم صدر و نائینی هم نظرند).

نتیجه اینکه:

بنا بر نظر آقای خویی: محتاج دلیل خاص نیستیم زیرا طبع اطلاق در متعلق، اقتضا می کند که فرد غیر اختیاری هم مصداق واجب است لذا تکلیف ساقط خواهد شد.

نظر آقای نائینی: محتاج به دلیل هستیم. یعنی اگر فرد غیر اختیاری اتیان کردی، بخواهی اکتفا کنی به این فرد غیر اختیاری، بر اساس مبنای نائینی محتاج دلیل هستی.

بحث بعدی؛ الجامع بین المقدوره و غیر المقدوره

مقدمه ۱: عنوان های متعلق تکالیف از عناوین ماهوی (کلی) هستند که دارای افرادند.

مقدمه ۲: در بسیاری از موارد یا اغلب موارد در اوامر و بایدها همه ی افرادش مقدور نیستند بلکه بعضی از آنها مقدورند. امر به کلی صاحب افراد طولی و عرضی است.

مقدمه ۳: مکلف مخیر است بین افراد طولی و عرضی عقلاً.

تبصره: افراد طولی بخش مقدورند و افراد عرضی بخش غیر مقدورند.

در نتیجه با این سه مقدمه امر به اشیاء را به نحو کلی ملاحظه کردیم و فهمیدیم که در غالب موارد، افراد طولی و عرضی همه اش برای مکلف مقدور نیست.

طرح مسئله

آیا هر دو بخش طولی و عرضی یعنی مقذور و غیر مقذور، متعلق تکالیف اند یا فقط افراد مقذور؟ در بحث قبلی گفتیم قدرت در متعلق أخذ شد. یعنی فعل مقذور متعلق تکالیف است. می خواهیم بیان کنیم آیا فقط حصه ی مقذوره ملاک است یا هر دو؟

مشهور یعنی کسی که مبنای نائینی را پذیرفته است می تواند ادعا کند که هم افراد مقذوره و هم افراد غیر مقذوره، متعلق تکالیف اند. یعنی اینطور نیست که أخذ قدرت در متعلق الزاماً اقتضا کند که تکلیف به افراد طولی و عرضی مقذور تعلق گیرد بلکه می تواند به جامع بین افراد طولی و عرضی هم تعلق بگیرد. زیرا جامع بین مقذور و غیر مقذور، مقذور است.

نظر آقای نائینی: فقط افراد مقذور متعلق تکالیف است و افراد غیر مقذور متعلق تکالیف نیست.

نظر آقای صدر: ایشان بخش اول نظر آقای نائینی را قبول کرده که متعلق باید مقذور باشد ولی بعداً می گوید جامع میان مقذور و غیر مقذور، مقذور است. مثال؛ آب بیاور؛ مصادیق متفاوت دارد ولی اگر یک مورد انجام شود کار انجام شده پس جامع میان مقذور و غیر مقذور، مقذور است و تکلیف ساقط می شود.

نمره بحث:

۱- اگر مبنای آقای نائینی را پذیرفیم مبنی بر اینکه تنها حصه ی مقذوره متعلق است نه جامع میان مقذور و غیر مقذور، اگر از مکلف فرد غیر اختیاری (غیر مقذور) صادر شود در اینصورت سقوط تکلیف نیاز به دلیل دارد.

۲- اما اگر بگوییم جامع بین حصه ی مقذوره و غیر مقذوره، مقذور است قهراً اگر فرد غیر اختیاری از مکلف صادر شد تکلیف ساقط می شود. زیرا فرد غیر اختیاری مصداق واجب است.

تبصره: اختلاف نظر و دعوای میان آقای نائینی و آقای صدر مبنی بر تعلق باید، به حصه ی مقذوره یعنی به افراد طولی و عرضی مقذوره و نیز تعلق باید، به جامع بین مقذور و غیر مقذور که مبنای آقای صدر است، محلش، اطلاق بدلی است نه شمولی.

توضیح: خطباتی که ما با آنها برخورد می کنیم، یا اطلاق در آنها شمولی است یا اطلاق در آنها بدلی است.

مثالها: ۱- احل الله البیع ۲- اکرم عالماً ۳- جئنی بماء.

احل الله البیع: این اطلاق شمولی است. یعنی باید تک تک بیع های خارجی را با احلاً امضا کنیم. اطلاق شمولی یعنی شمول حکم برای جمیع افراد، طولی و عرضی، موجود فعلی و موجود آینده همه را باید بگیرد.

اکرم العالم: یعنی هر عالمی را که دیدی اکرام کن. این شمولی است. البته این عام نیست. این شمولی است که از سکوت (سکوت از ابراز قید) ناشی می شود. به خلاف عام که از ابراز و از بیان تولید می شود. در اطلاق شمولی تک تک علما باید اکرام شوند.

جثنی بماء: اطلاق بدلی است. یک آب به من بدهی برای رفع تشنگی ام کافی است نه همه ی آنها! یعنی اگر این آب را نگرفتی، دیگری را بگیر. این بدل از دیگری است.

سؤال: آیا این نزاع بین من نائینی با شما که در مقابل من قرار گرفتی، آیا در اطلاق شمولی است یا اطلاق بدلی؟ اینجا اطلاق بدلی است. زیرا در اطلاق شمولی باید همه ی افراد جامع مقدور باشند. پس نزاع در اطلاق بدلی است نه در اطلاق شمولی. در اطلاق شمولی من نائینی با شما که مخالف من هستی، با هم دعوایی نداریم. اختلاف بین من و شما در اطلاق بدلی است. نزاع ما در اطلاق شمولی نیست. بحث ما در اطلاق بدلی است. یعنی یک حصه اش مقدور است و حصه ی دیگرش غیر مقدور است.

جلسه ۴

مقدمات بحث:

محرکیت فعلیه نیست بلکه شأنیه است در انبعاث و تحریک. مولی امر کرده ولی فرد عصیان کرده. اینجا انبعاث و تحریک چه معنایی دارد؟

جواب: اینجا تحریک، فعلیه نیست بلکه شأنیه است. اگر مانع نباشد و یا فرد تابع باشد حرکت می کند (با اگر تأمین می شود). حالا اگر زمان انجام عمل گذشته باشد آیا تکلیف قطع می شود؟

مرحوم صدر: آنچه با انجام ندادن می رود فاعلیت است نفس تکلیف باقی است.

در بحث قضای نماز امر هست ولی محرکیت ندارد. محرک فوت ملاک است نه بقای امر.

سؤال: أخذ قدرت برای چیست؟

جواب: در ارتکاز و باورهای میان مردم قدرت را در مرحله استحقاق عقوبت می برند (مرحله ی چهارم) لذا تحلیل قدرت باید در مدار مسئولیت باشد. از طرف دیگر باورهای عقلایی و مشی عقلایی بحث از قدرت را در حیطه ی استحقاق عقوبت تحلیل می کند. در مرحله ی جعل و اعتبار نباید ببریم این بلاوجه است.

مرحوم خوئی: قدرت بر استحقاق عقوبت بر قانون پیوند می خورد نه پیوند بر قانون.

مرحوم نائینی: قدرت را پیوند بر قانون زده است.

تحلیل مرحوم خوئی: چطور مردم علم و جهل را در مرحله ی مؤاخذه بر قانون و جعل می بینند نه خود قانون. نمی گویند قانون مقید بر علم است بلکه مؤاخذه ی بر قانون مقید به علم است. پس قدرت مثل علم است.

ما چهار مقوله داریم: }
۱- بلوغ } در شرایط عامه ی تکلیف نسبت به این دو حرفی نداریم.
۲- عقل }
۳- قدرت }
۴- علم } اما نسبت به این دو چنین چیزی را قائل نیستیم.

مرحوم نائینی: قدرت را در مرحله ی بلوغ و عقل دیده است.

مرحوم خوئی: از نظر ایشان قدرت باید از مقوله عقل و بلوغ جدا شود. قدرت شرط تنجز استحقاق است.

تحلیل مرحوم خوئی: مقدوریت در مقام امتثال غیر از مقدوریت در مقام جعل است. اما آیا این غرض در مقام جعل تضییق

درست می کند یا در مقام امتثال؟

غرض را که محرکیت است قبول دارم من هم قبول دارم که روح تکلیف محرکیت و فاعلیت است ولی اینکه باید در مقام جعل و قانون باید تقیید بخورد، آنرا قبول ندارم ولی چرا جعل را تقیید بزند؟ من می گویم مرحله ی چهارم یعنی مسؤلیت و ادانه را تقیید بزند. تکالیف قیودی دارد. مثل بلوغ، فرد غیربالغ اصلاً تکلیف ندارد. عقل شرط تکلیف است در صورتی که مرحله ی مسؤلیت را تقیید بزند.

جعل فقط برای بالغین و عاقلین است. اما شما قدرت را به بلوغ و عقل ربط می دهی، این درست نیست. از نظر آقای خوئی اختیار و قدرت تکوینی از مقوله ی بلوغ و عقل نیست که تضییق در مرحله ی جعل و قانونگذاری تولید کند. برای روشن تر شدن بحث نظر متکلمین را بیان می کنیم آنها معتقدند که قدرت برای خروج تکلیف از لغویت است. اگر مقدور نباشد لغو است. مرحوم خوئی هم با استفاده از نظر متکلمین می گوید وقتی شیء، مقدور نباشد لغو است.

موضوع اصلی بحث

حالات ارتفاع قدرت؛

مرحوم صدر در توضیح و تحلیل أخذ قدرت از ادله اش اینطور نتیجه گرفته است .
ابتدا نظرات را بیان می کند:

۱- آقای نائینی: قدرت شرط در تکلیف است به معنای جعل، از نظر ایشان در ظرف اعتبار و جعل و نیز در ظرف امثال، شیء، مقدور مکلف بود ولی قدرت زائل شد .

۲- نظر مرحوم خوئی: قدرت شرط در ادانه و مسؤلیت و استحقاق عقوبت است.

سؤال موضوع بحث:

اسباب و عوامل زوال قدرت چیست؟ مرحوم صدر برای اینکه قدرت مکلف از بین برود سه سبب ذکر می کند:

۱- عصیان و نافرمانی: مثلاً عدم انجام نماز تا آخر وقت از روی عمد و علم. فرد، عصیان و نافرمانی کرده لذا نماز در داخل وقت مقدور نیست.

۲- تعجیز (عاجز شدن از عمل از روی عمد و اختیار): مثال؛ اول ظهر، اذان داده شد آب هم هست. باید وضو بگیرم و نماز بخوانم، اعلام شده که از ساعت یک به بعد آب قطع می شود. اینجا خودم به موقع اقدام نکردم و خودم را از انجام نماز با وضو عاجز کردم. پس نماز با وضو ساقط شد زیرا آب ندارم که قدرت بر وضو داشته باشم .

به عبارت دیگر تعجیز، یعنی شرایط تحقق متعلق موجود بود ولی من از روی اختیار و عمد خودم را فاقد شرط کردم. (ابتدا واجد الماء بودم الآن فاقد الماء شدم). لذا از انجام تکلیف نماز با وضو عاجزم. در اینجا مکلف به من نماز با تیمم است.

۳-عجز از انجام تکلیف: یعنی من عاجز شدم و این اختیاری نبوده، می خواستم با آب وضو بگیرم کسی همه آب های موجود را ریخته. لذا به علت عجز، قدرت من برای انجام تکلیف از بین می رود.

طرح سؤال:

اگر سقوط تکلیف یا زوال قدرت به عوامل اول و دوم باشد (عصیان و تعجیز)، آیا مکلف مستحق عقوبت است؟
جواب: بله. زیرا در دو مرحله اول و دوم، قدرت بوده. قدرت در آغاز تکلیف موجود بوده.

پس فرد: }
۱-چه در مرحله جعل (بنابر نظر آقای نائینی)
۲-چه در مرحله امتثال (بنابر نظر آقای خوئی)

با وجود زوال قدرت چه در مرحله ی عصیان و چه در مرحله تعجیز مستحق عقاب است زیرا قدرت در این دو مرحله بوده. لذا سیر این که در مرحله عصیان و در مقام تعجیز معتقدیم که مکلف با زوال قدرت باز هم مستحق عقوبت است چیست؟
جواب: زیرا قدرت در مقام حدوث شرط بود عقلاً. از نظر عقل، غرض محرکیت بوده، فرد شرایط و قدرت داشت می توانست متعلق را انجام دهد ولی نداده است.

تبصره: مقام حدوث یعنی قدرت متوجه شخص باشد و قادر باشد ولی انجام ندهد.

مرحوم صدر دو نکته مهم را بیان می کند. دو قاعده: الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار

کسی که ممتنع شده از انجام عملی که امتناعش از روی اختیار و اراده تولید شده باشد شکی نیست که این شخص مستحق عقوبت است. مثال: اقدام به خودکشی و یا پریدن از ارتفاع، از اول فرد اختیار داشته اگر چه در اثنای عمل توقف، ممتنع است. پس اینجا فرد مستحق عقوبت است زیرا ابتدای عمل اختیار داشته اگر چه فعلاً برای توقف مضطر شده است. لذا در اینجا تبدیل اختیار به اضطرار اگر آغازش با اختیار باشد دیگر فایده ای ندارد و عقوبت دارد.

لاینافی: دو حیثیت می توان برایش تعریف کرد. }
۱-لاینافی الاختیار بسوء الاختیار عقاباً
۲-لاینافی الاختیار بسوء الاختیار عقاباً و خطاباً
۱-لاینافی الاختیار عقاباً: فعلی از روی اختیار انجام داده لذا عقوبت مسلم است.

کسی که از روی اختیار و عمد، فعلی را مضطر کرده که ترک کند این اضطرار چون به زمینه ی اختیار حاصل شده مانع از عقوبت نیست.

طرح سؤال: آیا خطاب می تواند متوجه شخص مضطر در ترک عمل شود یا فقط عقاب متوجه ایشان است؟

به عبارت دیگر "احفظ بنفسك" و "صل مع الوضوء" آیا متوجه شخص می شود یا خیر؟

نظر مرحوم صدر: من اعتقاد دارم همانطور که عقاب متوجه شخص می شود خطاب هم متوجه شخص می شود. چرا؟

زیرا اشتباه شما از اینجا ناشی می شود که، مایک خطاب داریم یکی هم فاعلیت و محرکیت خطاب داریم. صل، یک خطاب است (یک قانون). یک قانون بخواهد محرک شما باشد و شما را به سوی عمل منبث کند.

سؤال اینجاست: شخصی که در حال افتادن است، آیا اینکه شما می گوید نمی شود "احفظ بنفسك" بگوییم آیا به خاطر این است که احفظ، فاعلیت ندارد یا فعلیت ندارد؟ یعنی خطاب غلط است به او بگوییم، چون نمی تواند خودش را حفظ کند و در حال افتادن است. چرا خطاب یا قانون برود؟ مگر شما قانون را تولید کردی؟ خدا قانون را تولید کرده شما که نمی توانی قانون را به هم بزنی!

صل مع الطهاره فاعلیت ندارد، محرکیت ندارد، چون آب ندارد. اما فعلیت که نمی رود! اینکه روح خطاب به محرکیت است، اینطور نیست که محرکیت در استمرار و ادامه ی تکلیف اگر در قصد شما برود، تکلیف برود. دیگر خطاب که نباید برود! پس شما که عصیان و تعجیز کردی، چرا باید خطاب برود؟ فاعلیت خطاب می رود، محرکیت می رود تکلیف که نباید برود! بنابراین مرحوم صدر یک تحلیل عقلی را بیان می کند: ایشان به عقاباً، خطاباً نیز اضافه می کند.

قانون این است که اضطرار به اختیار منافات ندارد با اختیار، یعنی اثر فعل اختیاری را دارد هم از حیث عقوبت هم از حیث توجه قانون و خطاب. در نتیجه مرحوم صدر عقاباً+خطاباً را قبول دارد نه فقط عقاباً را. یعنی همانطور که عقاباً متوجه شماست خطاباً هم متوجه شماست. اینجا فقط محرکیت نیست، خطاب و تکلیف نمی رود. لذا دو قول اینجا مطرح می شود:

۱- الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار عقاباً و خطاباً (نظر مرحوم صدر)

۲- الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار عقاباً، لاخطاباً.

جلسه ۵

موضوع بحث: قدرت بالمعنی الاعم

قدرت چگونه است؟ یعنی قدرت تکوینی که اولین شرط در صحت تکالیف بوده باید به معنی اعم آن پردازیم.

۱-حالت اول: مکلف تنها در مقام امتثال یک تکلیف است. اینکه فرد نسبت به این فعل مکلف است شکی در آن نیست.

مثال: آب بیاور (تکلیف متوجه فرد شده)

۲-حالت دوم: در مقام مواجهه با تکلیف برای مکلف تراحم بین دو فعل حاصل می شود.

مثال: فرد کاری در منزل دارد کاری هم در دانشگاه دارد ولی رفتن به دانشگاه را اولی می بیند. این تراحم است.

معمولاً هر انسانی در مواجهه با تراحم بر اساس اهم عمل می کند لذا با انتفاء اهم، عقوبت منتفی است. پس نتیجه می گیریم که

فرد در مقام مزاحمت نگاه می کند کدام کار مقدم است. به عبارت دیگر کدام کار ملاکش بیشتر است.

تعریف تراحم: یعنی تصادم و تنازع دو خطاب به جهت ضیق قدرت مکلف در مقام امتثال تکلیف.

در تراحم میان دو تکلیف دو حالت متصور است؛

۱- آیا به خاطر عدم توان فرد است؟

۲- یا خود تکالیف فی نفسه با هم دعوا دارند؟

مثال. خطاب ۱: ازاله نجاست از مسجد کن.

خطاب ۲: نماز بخوان.

در اینجا فرض بر آن است که آخر وقت است و نمی توانم هر دو عمل را انجام دهم لذا آنچه فوری است باید انجام شود. یعنی

ازاله نجاست از مسجد. (خطاب اول)

در تراحم ممیزه اش این است که در جعل و تقنین خود تکالیف تنازعی با هم ندارند. من در امتثال هر دو تکلیف عاجزم. عجز

من باعث شده نتوانم هر دو فعل را انجام دهم. در مقابل تراحم، تعارض است.

تعارض: تصادم دو خطاب به لحاظ نفس قانون و جعل، نه به لحاظ عجز مکلف و عدم قدرت او به انجام هر دو عمل.

در تعارض دو خطاب با هم دعوا می کنند نه اینکه من قدرت بر هر دو ندارم. مثال:

۱- نماز جمعه واجب است

۲- نماز ظهر واجب است

در اینجا چون می دانم در مقام ثبوت و قانون و جعل ، خداوند یا نماز جمعه را واجب کرده یا نماز ظهر را. لذا این دعوا مربوط به خداست. در دلیل متعارضین علم داریم که در مقام جهل به قانون ، شارع احدهما را می خواهد و دیگری را جعل نکرده است. ولی در تراحم تنازع خطابین است و ناشی شده از ضیق توان مکلف. بنابراین وقتی متعلق تکالیف را به قدرت تقیید نمودید باید موضع تان را نسبت به هر دو تکلیف متزاحم مشخص کنید . مثل ؛ ۱- ازاله نجاست از مسجد ۲- نماز در مسجد.

می خواهم یکی را انجام دهم باید تقیید در ناحیه متعلق به لحاظ قدرت اخذ شود تا سرنوشت عملم روشن شود اینکه قدرتم را در کجا مصرف کنم آیا هر جا دلم خواست؟ خیر . باید قدرت را مصرف کنم در مزاحم اهم.

پس نفس صلاه مقدوره موجب نمی شود که من قدرتم را در آن صرف کنم باید خطابی باشد که اگر اخذ نکردم موجب عقوبت شود.

عقل می گوید؛ قدرت داشته باشد+ مقدور هم اهم باشد از دیگری.

یعنی قدرتی باشد که شئی مقدور به لحاظ ملاک اهمیتش بیشتر باشد. این قید آخر است باید ملاحظه شود. این قانون عقلایی هم در اجتماع ، هم زندگی فردی ، هم خانوادگی مؤثر است .

قانون عقلی : باید در جایی که ملاک بالاتر باشد کاری انجام شود. عقلا می گویند اقدامات بشر باید روی مبنای مفیدتر باشد نه مفید. عقوبت ها و ترغیب ها هم روی همین اصل است. به عبارت دیگر مواجهه مکلف با تکالیف اهم، مستلزم این است که شما حق نداری قدرت را در مسیر غیر اهم مصرف کنی. اینجا عقوبت داری.

لذا میزان در تکالیف این است که اهم را بگیریم و مهم را ترک کنیم چرا که مکلف مقدور نیست در هزینه قدرت نسبت به تکلیف غیر اهم. لذا باید قدرت را در اهم هزینه کنیم. این عقلایی است.

طرح سؤال: اگر مکلف قدرت را در اهم مصرف نکرد تکلیف چیست؟

اینجا دو قاعده یا دو مذهب تولید شده است: }
۱- مذهب جناب آقای آخوند خراسانی
۲- مذهب جناب آقای نائینی

۱- مذهب آقای آخوند خراسانی: ایشان ادعا می کند که صرف قدرت در تکلیف اهم موجب عدم توجه امر می شود به فعل مهم. یعنی اگر مکلف قدرت را در اهم مصرف نکرده و تکلیف بدوی اش را انجام نداده دیگر مهم امر ندارد.
مثال: اگر ازاله نجاست از مسجد را که اهم است انجام ندادی اقامه نماز در مسجد که مهم است فاقد الامر است .

به عبارت دیگر اقواییت ملاک ازاله نجاست، امر به نماز را به طور کامل می برد. حتی اگر اقدام نکنی یعنی شارع مقدس امر به مهم را بر می دارد زیرا ملاک ندارد.

لذا از نظر آقای آخوند در مقام تراحم ملاک اقوی را به لحاظ اقدام عمل نگرشتم، رفتم سراغ مهم. این از نظر آقای آخوند، فایده ای ندارد چرا که نماز امر ندارد. نه عرضی، نه طولی. عرضی ندارد زیرا مکلف قدرت بر هر دو ندارد. طولی ندارد زیرا امر طولی به این صورت است که اگر اهم انجام نشد مهم امر داشته باشد این را جناب آخوند قبول ندارد. دلیل جناب آخوند در امر طولی: زیرا اگر مکلف هر دو تکلیف را ترک کند یک عقاب متوجه اوست برخلاف ترتب که لازمه اش تعدد عقاب است.

موضوع اصلی بحث: ترتب است. امر ترتبی یعنی امر دار شدن مهم به واسطه ی ترک اهم. (یعنی هر گاه اهم را ترک کردی خطاب مهم امر دار شود)

جناب آقای آخوند ترتب را قبول ندارد از نظر ایشان چون مکلف اهم را ترک کرده مهم، امر ندارد لذا ترک می شود. از نظر ایشان: قدرت بر متعلق + عدم امر نسبت به تکلیف دیگر در ضدین.

در مقابل فرمایش آقای آخوند، آقای نائینی می فرمایند ترتب محال نیست. نظر ایشان در ضدین: قدرت بر متعلق + عدم اشتغال به ضد دیگر.

بنابراین از نظر آقای نائینی آنچه در تکلیف نیاز داریم این است که قدرت بر متعلق + عدم اشتغال به ضد دیگر داشته باشیم. میزان این نیست که امر به ضد دیگر نباشد، میزان این است که من مشغول به ضد دیگر نباشم.

مثلا ازاله نجاست، اقامه نماز: این دو ضدین هستند دو امر وجودی که ارتفاع آنها ممکن است ولی اجتماعشان ممکن نیست. بنابراین اگر مشغول نماز شدم، ازاله نجاست دیگر فعلی نیست. درست است که اگر ازاله نکردم عقوبت می شوم ولی نماز صحیح است زیرا در قرب عمل کافی است که یا امر عرضی وجود داشته باشد یا امر طولی. لذا نماز صحیح است بر اساس ترتب.

نتیجه ی بحث:

از نظر مرحوم صدر، قدرت تکوینی بالمعنی الاعم یعنی قدرت بر انجام مهم با ترک اشتغال به اهم. به عبارت دیگر، توجه امر به مهم به اشتراط متعلق امر به ترک اشتغال به اهم حاصل می شود. لذا قدرت در ناحیه ی مهم مشروط است ولی قدرت در ناحیه ی اهم مشروط نیست. بنابراین هر امری را باید تحلیل کنیم. لذا اگر چه قدرت مأخوذ است اما هر تکلیفی به تناسب ظرفیت خودش باید قدرت در آن تحلیل شود. پس قدرت در ناحیه ی اهم، مطلق است (قدرت مطلقه) و قدرت در ناحیه ی مهم، مشروط در

ظرف عدم اتیان اهم است. یعنی خطاب اهم ملاکش اهم است پس قدرتی که در آن لحاظ می شود، قدرت مطلق است اما اگر ملاکش پایین تر باشد قدرت پایین تر می طلبد مثلاً ملاک هشتاد درصد، قدرت هشتاد درصد می طلبد. (اگرچه ازاله نکردی ولی نماز را بخوان)

اشکال: آقای آخوند ترتب را نقض کرده چون فرد را مستحق عقابین می داند، به دلیل ترک اهم و انجام مهم. لذا کسی که ترتبی است باید تعدد عقاب را تحمّل کند.

آقای نائینی در جواب اشکال تعدد عقاب می فرماید: تعدد عقاب اشکالی ندارد (دو عقاب می شویم) ولی هیچ معذور عقلی ندارد. آن چیزی که یک قدرت بطلبد یک عقاب دارد چرا دو عقاب؟! زیرا آن چیزی که معقول نیست جمع میان دو طلب است در آن واحد. یعنی هم ازاله و هم نماز در آن واحد. زیرا یک قدرت بیشتر وجود ندارد. ولی ما طلب جمع نکردیم.

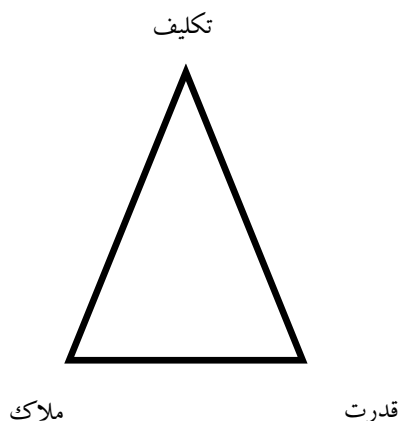
به بیان واضح تر: }
 ۱- طلب الجمع بین الضدین، معقول نیست (مثل سیاه + سفید)
 ۲- جمع دو طلب اشکالی ندارد (مثل ازاله نجاست + اقامه نماز)

ترتّب طلب الجمع نیست. جمع میان دو طلب است. پس مشکلی برای ترتّب نیست. اشتراط قدرت در ناحیه ی تکالیف بر اساس ملاک تنظیم می شود و نحوه ی تقیید و اشتراط و مقدار اشتراط با ملاک در متعلق پیوند خورده است. یعنی قدرت تکوینی در خطاب، به گونه ای است که به نحو مطلق در ناحیه ی تکلیف أخذ شده است. زیرا میزان تقیید و مقدار آن، به ملاک آن در متعلق بستگی دارد.

نتیجه:

قدرت بر مهم + عدم اشتغال به اهم: این قدرت تکوینی بالمعنی الاعم است.

با نگاه به تکلیف قدرت دو تا می شود: ۱- اهم (تکلیف اهم: قدرت مطلق) ۲- مهم (تکلیف مهم: قدرت مشروط)



جلسه ۶

قاعده عقلی دیگر:

عقل در تحلیل پیوند بین تکالیف و امتثال و اطاعت مولی یک نوع قضاوتی دارد که ما باید این قضاوت عقل را دریافت کنیم. حالات انسان نسبت به تکالیف متغیر است. مثال: شرب خمر حرام است. موضوع خطاب (متعلق المتعلق) خمر است. تکالیف مولی به حکم عقل امتثال دارد لذا حاکم در حُسن و قُبْح معصیت، عقل است. ما به هیچ وجه نمی توانیم از مولی سؤال کنیم که آیا امتثال تکلیف شما لازم است؟ مولی می فرماید این مربوط به عقل شماست مربوط به من نیست.

نکته ی اول: حکومت در مقابل امتثال برای عقل است مقام امتثال، حاکم شرعی است.

نکته ی دوم: مواجهه ما نسبت به تکالیف مولی سه حالت دارد. یعنی وقتی قرار می گیریم در برابر موضوعات تکالیف، سه حالت

۱- یا علم تفصیلی حاصل است برای مکلف در تحقق تکلیف و موضوع آن

۲- یا علم اجمالی حاصل است

۳- یا شک بدوی

می تواند برایمان پیش آید؛

دیگر حالت چهارمی متصور نیست. مثال: خمریت یک مایع که موضوع است (موضوع متعین).

۱- یا مکلف علم تفصیلی پیدا می کنید به اینکه این مایع، خمر است. در اینصورت حجت است طبق عقل اگر انجام دادم مستحق عقوبتم. پس اینجا موضوع متعین است.

۲- یا شک بدوی پیدا کردم. یعنی علم پیدا نکردم و نمی دانم آیا این مایع خمر است یا سرکه. اگر سرکه باشد مباح است و مصرفش اشکالی ندارد. اگر خمر باشد حرام است و مصرفش ممنوع است. در اینجا عقل عقلا و شرع شارع حکم به ترخیص می دهند. یعنی شما مکلف آزادی چون بیان نداری. بحث و فحص کردیم بیانی پیدا نشد لذا لامحاله آزادم در ارتکاب. بنابراین در شک بدوی آزادی امری مسلم است به نظر همه. شارع می گوید: رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ.

طرح سؤال: بعد از آنکه فهمیدیم پرونده شک بدوی ترخیص و آزادی است. ولی تفصیلی، آزادی نیست بلکه باید تابع مولی باشیم این سؤال مطرح می شود: وظیفه ی ما در مقابل علم اجمالی چیست؟

مثال: دو ظرف داریم. یک ظرف حاوی خمر است و دیگری حاوی سرکه. یقین داریم که یکی خمر است ولی نمی دانیم

کدامیک، وظیفه چیست؟

۱- تعیین وظیفه به لحاظ مرحله ی مخالفت قطعی

۲- تعیین وظیفه به لحاظ موافقت قطعی

وظیفه تحلیلش به دو نکته بند است.

مخالفت قطعی به خوردن هر دو (سرکه و خمر) محقق می شود. موافقت قطعی به ترک هر دو محقق می شود.

سؤال: در چنین مواردی آیا در جدول بررسی حکم اجمالی ما بایستی پازل علم تفصیلی را به علم اجمالی تکمیل کنیم یا شک بدوی را به علم اجمالی؟

به عبارتی دیگر آیا همان طور که در شک بدوی آزادیم در اجمال هم آزادیم؟ ترخیص داریم یا نه؟

توضیح: بحث ما در مقام ثبوت است. یعنی ما باشیم و احکام اولیه، آیا مولی می تواند نسبت به ارتکاب هر دو طرف علم اجمالی ما را ترخیص دهد.

نظر مشهور: ترخیص مولی معصیت تکلیف است و معصیت، قبیح است و مولی کار قبیح را مرتکب نمی شود. علم اجمالی علت تامه ی تنجیز معلوم بالاجمال است به نحوی که ترخیص پذیر نیست.

نظر مرحوم صدر: ایشان در شک بدوی و اجمالی، احتیاطی اند. ولی تحلیلشان متفاوت است.

ایشان می فرمایند در تحلیل حق الطاعة چیزی را به تو یاد می دهم. اگر ما باشیم و تکالیف مولی، عقل احتیاط را لازم می داند زیرا حفظ حریم مولی است و احتیاط نکردن را مصداق هتک میدانند.

اگر نکته این شد لامحاله باید گامی جلوتر برداریم که حکم عقل به حفظ حریم مولی معلّق است بر اینکه خود مولی ترخیص ندهد. یعنی عقل صدور ترخیص را برای مولی نادرست نمی بیند.

سؤال: چرا عقل می گوید که باید تابع مولی باشیم؟ بخاطر اینکه مولی است.

آیا ملاحظه ی شأن مولی فقط در التزامیات است یا در ترخیصیات (اباحه) هم هست؟

یعنی حریم مولی و مولویت مولی آیا مختص به حکم الزامی است یا در مدار اباحه و ترخیص هم مولویت او وجود دارد؟

توضیح: مولی احکامی دارد }
۱- اباحه و ترخیص
۲- الزام

آیا این خزائن تکالیف مولی در نگاه کلان فقط به این است که الزامیات را فقط گوش کنیم و به اباحه و ترخیص توجه نکنیم؟! نگاه شریعت به لحاظ تنظیم اخلاق جامعه و فرد به این است که همه جانبه توجه کند. یعنی هم الزام و هم ترخیص.

(برای همین ، بیان احکام تدریجی است بخاطر رغبت مردم به دین). پس اهتمام مولی در غرض الزام به ترخیص و اباحه هم هست. لذا کل شریعت را باید نگاه کرد. خدایی خدا فقط این نیست که محرمات و واجبات خدا رعایت شود بلکه در مباحات هم هست. خدای متعال به عمل به مباحات علاقمند است. خداوند این همه قوانین ترخیصی جعل کرده .

از نظر مرحوم صدر: دین مرکب از قوانینی است که پایه ی قوانین یا به آزادی است یا ضیق و واجب و الزام. بله، مکلف بدون دخالت شارع باید احتیاط کند ولی چون احکام الهی هم مباحات دارد که ملاک دارد و هم الزامیات، لذا مولی می تواند در مباحث کلان نسبت به قضیه ای ترخیص دهد. زیرا در برخی موارد مباحات احکام اقوی است از الزام.

چطور می تواند مولی در شبهات بدوی به شما ترخیص دهد؟

زیرا ایشان ملاکاتی در مباحات دارد که اقوی از الزام است پس مولی می تواند در مقام تراحم ملاکات الزام و ترخیص و اباحه جانب اباحه را زنده کند. این ایرادی ندارد. بر اساس این مقدمه می خواهیم به اینجا برسیم که اگر روح تقنینات شارع به این است که مرکب است از الزامات و اباحات ، لذا مولی می تواند نسبت به هر دو طرف ترخیص دهد اگر خود شارع اجازه به ترخیص دهد دیگر مشکلی نیست زیرا در چنین مشتهاتی جانب ترخیص برایمان اهمیت دارد.

مثلا در بحث نفوس و جان مردم ، مرام شارع این است که حق کشتن کسی را نداری چون نمی دانم پسر پیامبر است یا مهدورالدم است. همه می گویند باید احتیاط کرد زیرا در نفوس و حفظ جان ملاک شارع این است که الزام رعایت شود. اما در طهارت و نجاست در مقام شک و تردید مولی جانب ترخیص را می گیرد.

خلاصه اینکه در صورت مشته شدن و عدم علم روی نفوس ، شارع مبنایش توجه به الزام است. ولی روی طهارت و نجاست ، شارع مبنایش توجه به ترخیص است.

حالا که برای شارع چنین مجالی قائلیم پس در علم اجمالی هم شارع می تواند ترخیص بدهد (ارتکاب هر دو). در مثال سرکه و خمر ، ارتکاب هر دو یعنی هم سرکه و هم خمر.

عقل می گوید احتیاط کن ولی معلق بر اینکه شارع حکم به ترخیص نداده باشد. نظر احتیاط هم حفظ حریم مولی بود حالا که مولی خودش ترخیص داده پس من هم تابع ام و قبول دارم. پس حفظ حرمت مولی فقط به الزامیات نیست به مباحات هم هست. قواعد اصولیه:

۱- عقل مخالفت قطعی را در اطراف علم اجمالی ممنوع می داند به شرط اینکه مولی ترخیص ندهد یعنی با ترخیص مولی ، مخالفت عیبی ندارد و استحقاق عقوبت منتفی است.

۲-شناسایی نفس علم اجمالی؛ حقیقت علم اجمالی چیست؟

تحلیل علم اجمالی مرکب است از: ۱- علم تفصیلی به جامع
۲- شک بدوی نسبت به اطراف

لذا در علم اجمال از هر دو جهت بحث می کنیم. ما فهمیدیم که یا نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه. به نفس الزام و وجوب علم تفصیلی داریم اما نسبت به اطراف شک بدوی داریم که این الزام در نماز ظهر است یا جمعه؟ در این صورت این اشکال مطرح می شود:

شما در علم تفصیلی گفתי مخالفت قطعیه جایز نیست و ترخیص ممنوع است. علم اجمالی که به لحاظ جامع تفصیلی نیست چرا آزاد گذاشتی؟ اینجا هماهنگی نیست. شما گفתי علم اجمالی مرکب است از علم تفصیلی به جامع و شک بدوی نسبت به اطراف. پس چرا باید ترخیص را انجام دهیم؟ و هر دو تکلیف را می توانیم ترک کنیم.

پاسخ مرحوم صدر: ما هم قبول داریم که علم اجمالی مرکب است از علم تفصیلی به جامع و شک بدوی نسب به

اطراف. ولی اینکه ادعا می کنیم شارع می تواند ترخیص دهد از نظر عقلی شارع مقدس چه در علم اجمالی و چه در علم تفصیلی می تواند ترخیص بدهد ولی چه کنیم که در علم تفصیلی، عقل حضور را در ناحیه ی این می بیند که نمی تواند مطلب را به شخص قاطع تفصیلی ابلاغ کند.

مثال: من مولی می توانم با بچه ی شش ماهه حرف بزنم ولی آن بچه چیزی نمی فهمد. این ناشی از عجز من نیست ظرف قابل، عجز دارد. بنابراین کسی که علم تفصیلی دارد ظرفیت قبول ترخیص را ندارد نه اینکه ترخیص نمی تواند بیاید.

عقل می گوید در علم تفصیلی هم ترخیص امکان دارد. مولی به لحاظ اینکه مولی است می تواند ترخیص دهد ولی من نمی توانم دریافتش کنم. مشکل از من است. می دانم این خمر است و یقین دارم که مولی آن را حرام کرده، ولی من ضیق دریافت دارم. مولی ضیق در ابلاغ ندارد. حالا که نسبت به اطراف شک داریم می توانیم ترخیص را بگیریم. در علم تفصیلی مشکلم در اقتضاء نیست اشکال این است که شک ندارم و نمی توانم آن را بگیرم.

خلاصه اینکه در مقام ثبوت، تفصیل و اجمال به لحاظ کار مولی فرقی نمی کند. شاقول حکم من به اطاعت مدار حرکت مولی است. در اجمال می توانیم ترخیص بگیریم چون نسبت به اطراف شک داریم ولی در تفصیل نه. در علم تفصیلی صندوق حکم بسته است مشکل از من نیست. بنابراین آقای صدر موضوع را تحلیل می کند به معنا کاری ندارد.

جلسه ۷

یکی از مباحثی که مرحوم صدر در ذیل مباحث عقلی متعرض شده بررسی علم اجمالی در دو محور، هم به لحاظ مخالفت قطعی و هم به لحاظ موافقت قطعی می باشد.

۱- شک بدوی

۲- علم اجمالی

۳- علم تفصیلی

تحلیل حکم عقل در باب علم اجمال

در ظرف مواجهه با حکم شرعی سه حالت متصور است

اگر به مباحث اصولی به شکل دقیق نگاه کنیم می بینیم که دائره ی بهره برداری و استفاده از مباحث اصولی فقط در فقه نیست بلکه در معرفت شناسی و سایر موارد نیز هست.

۱- شک بدوی: انسانی که با حکمی برخورد می کند یا شک بدوی دارد یعنی فاقد علم است چه اجمالی و چه تفصیلی. مثلاً کسی در خانه است اطلاع ندارد دانشگاه باز است یا نه؟ هیچ خبری هم به او واصل نشده است. شک می کند. این شک بدوی است. شکی که ابتدا و انتهایش شک است و علمی نداریم نه تفصیلاً و نه اجمالاً.

۲- علم اجمالی: یعنی علم به جامع و شک در اطراف. عقل وقتی که علم اجمالی را تحلیل می کند به لحاظ ساختار درونی و علم اجمالی، می گوید علم اجمالی مرکب است از اجمال به لحاظ شک در اطراف و علم به لحاظ جامع. وقتی من علم دارم که یا نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه، لامحاله یک علمی دارم. یک علم و یک شک، که در این علم من شکی نیست یعنی نفس وجوب. این وجوب معلوم من است. اما من شکی هم دارم یعنی آیا نماز ظهر واجب است یا جمعه؟ یعنی متعلق علم من چیست؟ من معلومی دارم به نام وجوب، اما نوع این معلوم یا متعلق این معلوم چیست. ظهر یا جمعه؟ شک دارم. پس همیشه علم اجمالی به لحاظ ماهیت هم واجد علم است به لحاظ نفس جامع و هم واجد شک است به اطراف.

۳- علم تفصیلی: علم تفصیلی چیست؟ متعلق آن متعین است. هر گاه متعلق علم، متعین شد نام این علم تفصیلی است. یعنی تفصیلاً هم علم دارم هم به لحاظ متعلق تردید پذیر نیست.

اما ما در علم اصول دنبال این هستیم که قواعدی را تحلیل کنیم برای اینکه پرونده این مسائل را بدانیم. مد نظر ما در اصول، تحریر قواعد حاکم در حالات سه گانه است.

قاعده در شک بدوی: اجزاء ترخیص است در مشکوک عقلاً و نقلاً. مثلاً اگر من شک دارم این قلم آیا متعلق به شما است یا نه؟ عقل می گوید می توانی مصرف کنی چون نمی دانی، بحث و فحص هم کردی، لامحاله عقل می گوید؛ قبیح است عقاب بلا بیان (بلا بیان یعنی بلا حجت).

نکته: اما در شک بدوی در پاره ای از موارد شارع مقدس احتیاط جلب کرده، مثلاً در نفوس، اعراض و آبرو، اموال خطیر. احتیاط است یعنی قبح عقاب بلا بیان جاری نیست. لذا اگر در این موارد شک بدوی هم داشته باشد گردنگیر نیست و قبح عقاب بلا بیان جاری نیست. اگر سؤال شد که آزادی؟ می گویم نه، همه جا آزاد نیستم مثل موارد ذکر شده. و یا مثلاً سؤال هم کردی پی نبردی واقعا فلانی سارق است یا نه، حق نداری آبروی طرف مقابل را ببری، مجوز نداری. پس در شک بدوی همه جا قائلیم که علی القاعده آزادیم الا اینکه شارع دخالت کرده باشد مثل موارد یاد شده یعنی نفوس و اعراض و اموال خطیر.

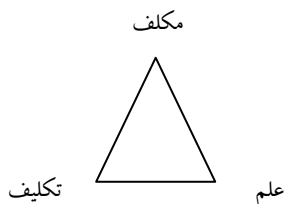
بنابر این در شک بدوی، تنجیز منتفی است یعنی چیزی گردنگیر نیست. آزادم الا آن سه موردی که ذکر شد. مثلاً می گوید؛ لحم خوک سفید حرام است یا حلال؟ ما می گوئیم شما آزادی. زیرا من فقیه تفحص کردم مدرکی پیدا نکردم دال بر حرمت لحم. لذا آزادی گرچه واقعا حرام باشد. مشکلی ندارد.

در علم تفصیلی تنجیز مسلم است. اگر علم تفصیلی پیدا کردم به اینکه نماز جمعه واجب است. حکم واقعی نماز جمعه در حق من منجز است و شکی به آن ندارم. پس دو طرف قضیه واضح شد: ۱- شک بدوی، آزادی ۲- علم تفصیلی، ضیق و تنجیز و گردنگیر شدن و مسئولیت. پس در شک بدوی مسئولیت منتفی است ولی در علم تفصیلی مسئولیت قطعی است.

علم اجمالی؛ یک بحث سنگین عقلی است. در علم اجمالی به لحاظ ماهیت مرکب است از علم + شک. یعنی اگر علم را نگاه کنیم تنجیز تولید می شود و اگر شک را نگاه کنیم ترخیص و آزادی است.

اگر بخواهیم پرونده علم اجمالی را بررسی کنیم کاملاً عقل در چالش جدی قرار می گیرد. مثل علم تفصیلی نیست که بگوئیم تنجیز، مثل شک بدوی نیست که راحت بگوئیم آزادی. بنابراین در تحلیل علم اجمالی می گوئیم؛ عقل در تحلیل علم اجمالی به لحاظ وظیفه ی عملیه دو محور را بحث می کند: ۱- مخالفت قطعی در اطراف علم اجمالی ۲- موافقت قطعی در اطراف علم اجمالی.

اساس بحث: اینکه عقل در مواجهه با علم اجمالی که صاحب دو طرف یا چند طرف است یک مکلفی را می بیند.



ما می خواهیم ببینیم مکلف در نظر عقل با وجود علم و باثبوت تکلیف، فرض بر اینکه علم اجمالی پیدا کردم که یا نماز جمعه واجب است یا نماز ظه واجب است. پس تکلیف که رسید علم هم که دارم من هم که آزاد نیستم تکلیف الهی را باید انجام دهم حالا صحبت در این است، تحلیل مسئولیت عبد در ظرف علم اجمالی چگونه است؟

برای بررسی علم اجمالی به لحاظ مسئولیت باید این دو ناحیه را بررسی کنیم: مثلاً من علم اجمالی دارم که یا نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر. اینجا دو رفتار می تواند از من مشاهده شود. یکی اینکه هر دو نماز را بخوانم، اگر هر دو را خواندم در اینصورت احتیاط است یعنی موافقت قطعیه اجرا شده است. پس موافقت قطعیه یعنی هر آنچه را که احتمال می دهید اعتنا کنید به احتمال و جمیع افراد را انجام بدهید. این دیگر حداکثری از مسئولیت است. یعنی اگر شما سؤال کردی علم اجمالی چیست؟ می گویم یک حداقلی دارد و یک حداکثری دارد.

تعریف حداکثری: اینکه من اعتنا کنم به جمیع اطراف علم اجمالی، اگر شبهه ی وجوبیه است همه را انجام دهم و اگر شبهه تحریمیه است همه را ترک کنم. این یک حیثیت است.

حیثیت دیگر مخالفت قطعیه است در اطراف علم اجمالی، مخالفت قطعیه لایجوز، یعنی هر دو را ترک نکن. حداقل یک نماز را بخوان یا ظهر یا جمعه، پس می شود شخصی که مخالفت قطعیه نکرده. اما اگر نه نماز جمعه بخواند و به نماز ظهر را بخواند قطعاً مخالفت قطعیه کرده است.

حالا بحث در این است به لحاظ تبیین مصداق عرض کردیم که مخالفت قطعیه یعنی بی اعتنایی به جمیع اطراف علم اجمالی در ارائه ی مسئولیت. و موافقت قطعیه یعنی اعتنا به جمیع اطراف علم اجمالی در ارائه ی مسئولیت.

در علم تفصیلی، هم مخالفت به هیچ وجه جایز نیست و هم موافقت به همه ی وجودش لازم است. در علم تفصیلی تجزیه صدرصدی است، تبعیض پذیر نیست. حالا در علم اجمالی می خواهیم ببینیم که آیا علم اجمالی به لحاظ هر دو حیثیت مانند علم تفصیلی است که تجزیه پذیر نباشد؟ یا علم اجمالی مانند علم تفصیلی در بعضی مراتبش است و در بعضی مراتبش نیست.

موضوع بحث: دنبال این هستیم بحث کنیم تبیین مسئولیت به لحاظ مخالفت قطعیه در اطراف علم اجمالی و هم به لحاظ

موافقت قطعیه در اطراف علم اجمالی. پس دو حیثیت در علم اجمالی داشتیم. ۱- مخالفت قطعیه ۲- موافقت قطعیه.

بحث ما، عقلی است. فعلاً کاری به شارع نداریم. آیا عقل قائل است به منجزیت علم اجمالی به لحاظ مخالفت قطعیه یا خیر؟ یعنی عقل با وجود علم اجمالی تجویز نمی کند؟ می توانیم مخالفت قطعیه کنیم؟ مثلاً علم داشتی که یکی از دو ظرف که هر دو غصبی اند نمی دانم در این دو ظرف کدام غصبی است و کدام غصبی نیست. می گوید هر دو را مصرف کن چون علم که نداری اینجا عقل می گوید مرخص هستی. پس مثل شک بدوی می شود.

در اینجا به لحاظ ثبوت، دو تبیین داریم. به لحاظ اینکه مخالفت قطعیه ممنوع است. پس موضوع بحث ما این است که :

مناط و ملاک ممنوعیت مخالفت قطعیه در علم اجمالی:

سؤال: چرا ما در اطراف علم اجمالی مخالفت قطعیه را ممنوع می دانیم؟ یعنی در مثال نماز جمعه و نماز ظهر، ممنوع است که فرد هر دو را ترک کند یعنی اینکه نمی توانی هر دو را ترک کنی. یکی از آن دو را باید بخوانی. اینکه نمی توانی هر دو را ترک کنی دو دلیل دارد که در ذیل مورد بحث قرار می گیرد.

دلایل ممنوعیت مخالفت قطعیه در علم اجمالی.

۱-رتبه ی ترخیص در علم اجمالی وجود ندارد. یعنی شخصی که علم اجمالی دارد با کسی که علم تفصیلی دارد فرقی ندارد. چطور کسی که علم تفصیلی دارد حق ندارد که ترخیص جاری کند، در علم اجمالی رتبه ی ترخیص نداریم. چرا؟ چون علم اجمالی، علم است، یعنی علم به جامع. اگر شما بگویید که هم مرخصیم نماز جمعه را اتیان نکنیم و هم نماز ظهر را نخوانیم در اینصورت نمازی نخواندی! لذا جامع چه شده؟ علمم کجا رفته؟ به همان دلیلی که در علم تفصیلی اجازه ترخیص نداشتی عقلاً و شرعاً، در علم اجمالی علم که هست! حداقل شما یکی را انجام بده اینکه به طور کلی علم را الغاء کنی این غلط است به لحاظ جامع. بله! به لحاظ افراد و متعلق و معلوم تردید دارم. نمی دانم نماز جمعه است یا نماز ظهر؟ این درست است اما تردید در متعلق، تردید در وجوب را خراب نمی کند آن که هست و من به آن علم دارم پس حق نداری الغاء کنی علم را به لحاظ جامع. این یک دلیل محکم عقلی است.

تحلیل ۲: ترخیص به لحاظ مخالفت قطعیه، ترخیص در معصیت است و ترخیص در معصیت از حکیم قبیح است مثلاً شما هم نماز جمعه را نمی خواهی بخوانی و هم نماز ظهر را! آیا جناب مولا، شما هر دو تکلیف را پاک کردی! اگر تکلیف را پاک کنی خلاف فرض است، پس اگر تکلیف را پاک نکردی چطور می توانی به من ترخیص دهی که هیچکدام را نخوان! پس این تکلیف در معصیت می شود و تکلیف در معصیت قبیح است.

۱-عدم وجوب رتبه ی حکم ظاهری و ترخیص در علم اجمالی، این یک مناط است که نمی شود مخالفت کرد.
۲-اگر هم بگوییم که رتبه ی علم ظاهری محفوظ است این ترخیص در معصیت است و ترخیص در معصیت هم قبیح است.

پس به دو مناط؛

بنابراین هر کدام از اینها را قبول کنیم نتیجه این می شود که علم اجمالی به لحاظ مخالفت قطعیه منجز است پس مرتبه ی تنجیز در علم اجمالی به حیثیت مخالفت قطعیه ثابت خواهد شد. بنابراین مکلفی که علم اجمالی دارد حق ندارد هر دو را ترک کند و هر دو را در شبهه ی تحریمیه مرتکب شود. یکی را باید مرتکب شود. پس به این دو مناط مخالفت قطعیه، جایز نیست (لایجوز).

مرحوم صدر هردو را رد می کند.

بحث این بود که تجویز مخالفت قطعی در علم اجمالی، مصداق معصیت است و ترخیص در معصیت قبیح است. این حکم عقلی است.

نظر آقای صدر: اینکه ترخیص در معصیت قبیح است، ما از شما سؤالی می کنیم؛ آیا حکم عقل بر ممنوعیت ترخیص در اطراف علم اجمالی تعلیقی است یا تنجیزی؟ عقل به شما یاد داده است که شما نمی توانید هردو طرف را در بحث و جواب ترک کنی و هر دو طرف را در بحث تحریم انجام بدهی. آیا حکم عقل خودش تعلیق پذیر است یا خیر؟ آیا این معلق بر این است که خود مولا تعلیق ندهد یا مطلقاً منع کرده است؟

عقل که به شما گفته است باید اطاعت کنی یعنی مخالفت قطعی نکنی. آیا حکم عقل به طاعت تعلیق پذیر نیست؟ یعنی من نگاه می کنم که اگر مولا گفته که من اطاعت نمی خواهم حرفی ندارم ولی من بخاطر ملاحظه ی حرمت شما می گویم مولا نمی تواند ترخیص دهد ولی خود شما می گویی اینجا اطاعت نمی خواهم. پس سؤال این است: حکم عقل به طاعت مولا و احکام او آیا تعلیقی است یا تنجیزی؟

آقای صدر: حکم عقل به اینکه مولا را اطاعت کن، این فرع بر این است که به من ترخیص ندهد که اطاعتم لازم نیست و الا اگر خود مولا ترخیص دهد پس دیگر لازم نیست. ایشان می فرمایند اگر ما باشیم و احکام عقلیه و مکلف و تکلیف در مقام ثبوت، اگر چه عقل می گوید از مولا اطاعت کن ولی این معلق بر این است که مولا ترخیص ندهد. ولذا حکم عقل به طاعت در ظرف علم تفصیلی هم تعلیقی است. حتی در مقام ثبوت اگر علم تفصیلی داشته باشیم که این قلم مال شماست اینجا هم امر معلق بر این است. بله، حکم این است که طاعت کن ولی معلق بر این است که مولا ترخیص ندهد. مشکلی که ما در علم تفصیلی داریم این است که در علم تفصیلی، این خوراک را شما نمی توانی بخوری. من شارع "کل شیء حلال" دارم ولی شما نمی توانی از من بگیری، قدرت خرید نداری. زیرا ادله می گوید: رُفَع مالا یعلمون. شارع می تواند به من در مقام ثبوت ترخیص دهد زیرا تعلیق کردم عقل را. عقل بخاطر حفظ حرمت مولا گفته است که طاعت لازم است اگر خود مولا ترخیص دهد پس حکم من تعلیقی است تنجیزی نیست.

مشکل علم تفصیلی این است که من نمی توانم ترخیص را دریافت کنم. مشکل دریافت عبد است نه الغاء حرف مولا. این خلاف علم اجمالی است چون به لحاظ اطراف می توانم، نمی دانم و شک دارم. چه مشکلی دارد؟ مولا می تواند ترخیص بدهد. به خلاف علم اجمالی که می توانیم دیگر مشکل دریافت نداریم زیرا نسبت به اطراف شک داریم. اگر چه می دانیم مثلاً یکی از دو ظرف آب غضبی است ولی هردو را می خوریم. مولا ترخیص می دهد اشکالی ندارد.

این مقام ثبوت بود پس در نتیجه حکم عقل به اطاعت احکامش ترخیص پذیر است آنچه که در حکم عقل قابل تحلیل است این است که حکم به اطاعت اوامر مولا را به نحو تنجیزی نگاه نمی کند بلکه به نحو تعلیقی نگاه می کند. یک نگاهی هم به مولا می کند می گوید شاید مولا اجازه دهد.

مرحله ی اثبات: آیا دلیلی بر ترخیص در مقام علم اجمالی به لحاظ حرمت مخالفت قطعیه است یا خیر؟ به تعبیر دیگر این ادله ای که به ما واصل شده، مثلاً "کل شیء حلال" آیا مختص شک بدوی اند که ترخیص می دهند؟ یا اینکه این ادله در علم اجمالی هم جاری است؟

اینجاست که آقای صدر می فرماید: گرچه من ثبوت را حل کردم، گرچه من در مقام واقع و نفس الامر ثابت کردم که حکم عقل به اطاعت تعلیقی است نه تنجیزی. گرچه ثبوتاً ورود ترخیص را مقبول دانستم، ولی چه کنم که مقام اثبات مساعد حرفم نیست. یعنی در مقام اثبات ادله ی ترخیصی انصراف دارند به لحاظ مقام اثبات. "کل شیء لک حلال" و "کل شیء لک ظاهر" این برای شک بدوی است و شامل شک اجمالی نمی شود. بخش بعدی: وجه اول؛ رتبه ی ترخیص در علم اجمالی نیست. چون علم داریم با وجود علم جای ترخیص نیست.

آقای صدر می فرماید: من این حرف را نمی فهمم. یعنی چه که رتبه ی ترخیص اینجا نیست! این علم اجمالی، یک علم به جامع دارد و یک شک در اطراف. مثلاً من که نمی دانم این قلم مال شماست، نسبت به اطراف که شک دارم پس هردو را مصرف می کنم. چه اشکالی دارد، آزادیم. من جامع را می دانم که مال شماست ولی نسبت به اطراف شک دارم. لذا می گویم؛ کل شیء لک حلال. چه اشکالی دارد؟ وقتی نمی دانیم هر دو را مصرف می کنیم.

تنها اشکالی که می ماند این است: اینکه نمی دانم کدامیک از ظرفها غصبی است، ولی می دانم یکی غصبی است. من هردو را می خورم. آقای صدر می فرماید؛ اشکالی ندارد. زیرا در هر صورت غصبی بوده و مخالفت مولا کردم و الا رتبه ی حکم ظاهری محفوظ است، رتبه ی ترخیص هست. پس وجود شک در هردو است.

اشکال مستشکل:

تنها چیزی که علیه این حرف است این است: من اگر هردو را مرتکب شدم، بعد از ارتکاب یقین می کنم که حرام را خوردم این مخالفت مولا می شود و جایز نیست.

پاسخ آقای صدر: حکم عقل به عدم جواز مخالفت مولا را می خواهیم تحلیل کنیم. که آیا مطلق است؟ به گونه ای که حتی بعد از ارتکاب هم اگر علم حاصل شده باشد مخالفت ممنوع است؟ یا میزان در منع ارتکاب این است که مکلف حین الارتکاب بدانند مخالفت مولا می کند؟ مثلاً من نمی دانم این قلم مال شماست یا نه. مصرف کردم شک بدوی دارم علم اجمالی ندارم. بعداً فرد

می گوید این قلم برای این کلاس نبود. اینجا ترخیص آمده و مصرف کردم. دیگر اینکه بعداً عالم شوم به اینکه آن را مخالفت کردم، می گویم اشکالی ندارد.

به تعبیر دقیق تر در شبهه ی بدوی، که همه قائلند اشکالی ندارد، ارتکاب جایز است. گرچه مولا می داند، یعنی ترخیص شرعی مسلم است. گرچه مولا می داند بعد از ارتکاب، مکلف عالم می شود که این مایع خمر است. من مولا علم غیب دارم که شما بعد از اینکه اینرا خوردی به این خمر عالم می شوی. آیا من به شما ترخیص نمی دهم؟! میزان این است که حین ارتکاب بدانم مخالفت مولا کردم. بعد از اینکه ارتکاب کردم و فهمیدم، این که اشکالی ندارد.

میزان در عدم جواز ترخیص این است که من در حین ارتکاب بدانم که دارم مخالف می کنم. اینجا من حق ندارم مرتکب شوم. شاهدش شک بدوی است. در شک بدوی همه قائلیم که جهل مرکب داریم. اگر مولا ترخیص داده با اینکه علم داشته که من بنده بعداً می فهمم، پس چرا شما ی مولا ترخیص دادی؟

بنا بر این از اینکه ترخیص، در شبهه ی بدویه مطلق است چه مکلف بداند بعد از ارتکاب مخالفت مولا کرده یا نداند که مخالفت کرده، معلوم می شود که عقل قائل است به قبح معصیت و مخالفت مولا، در صورتی که بداند حین ارتکاب مخالفت مولا کرده، نه بعد از ارتکاب. چون دیگر فایده ای ندارد. (این کبرای قضیه بود).

در بحث علم اجمالی، من که نمی دانم این قلم مال شماست یا قلم دیگر مال شماست. بعد از اینکه مصرف کردم، ترخیص می آید "کل شیء حلال" اینجا اشکالی ندارد. شک دارم دیگر! بعد از اینکه مصرف کردم تازه فهمیدم که یکی از این قلم ها غصبی بوده. اشکالی ندارد، زیرا حین ارتکاب نمی دانستم که مال شماست.

در علم اجمالی، علم به جامع فی حد نفسه به تنهایی مانع از ارتکاب نیست. علم به جامع ای که درون خودش شک به لحاظ اطراف وجود دارد، آن شک به لحاظ اطراف است که تجویز می کند شارع می تواند ترخیص بدهد به جمیع اطراف. تنها مانع ای که دارد این است که من بعد از اینکه هر دو را مصرف کردم فهمیدم که خمر خوردم.

مثال دیگر: در شبهه ی غیر محصوره؛

مثلاً یکی از گوسفند های موجود در قصابی تهران، میته (مردار) بوده که حرام است. اینجا مراجع می گویند شما که نمی دانی مردار هست یا نه، پس حلال است. بعد از اینکه خوردی فهمیدی که یکی از این گوسفندها مردار است. لذا اشکالی ندارد.

بنابراین **شواهد کلام** ما اینگونه شد:

۱- چطور در شبهه ی غیر محصوره، ارتکاب در جمیع افراد را مشکلی نمی دانند با اینکه من دارم حرام را مرتکب می شوم و میته (مردار) را مصرف می کنم! چون نمی دانم این یکی را که دارم می خورم میته است یا نه.

۲- چطور در شك بدوی مطلقاً ترخیص را تجویز کردی!

نتیجه اینکه:

در علم اجمالی، ما باشیم و عقل، مخالفت قطعیه اشکالی ندارد. لذا در علم اجمالی، منجزیت علم اجمالی به لحاظ حرمت مخالفت قطعیه، امری تعلیقی است نه تنجیزی. یعنی تعلیق پذیراست. و لذا در مقام ثبوت شارع مقدس می تواند ترخیص بدهد. پس عقل، معقول می داند که شارع مقدس در اطراف علم اجمالی به لحاظ جمیع اطراف، ترخیص بدهد.

جلسه ۸

در مبحث علم اجمالی در دو محور باید بحث انجام می دادیم.

۱- به لحاظ مخالفت قطعی.

۲- به لحاظ موافقت قطعی

منجزیت علم اجمالی دو محور دارد:

محور اول؛ مخالفت قطعی در علم اجمالی است. منجزیت علم اجمالی یا مسئولیت عبد یا گردنگیر شدن یا به عهده گذاری تکلیف یا استحقاق عقوبت در ظرف مخالفت.

در بحث مخالفت گفتیم که به نظر مرحوم صدر، حکم عقل به منجزیت تکلیف در علم اجمالی تعلیقی است.

بحث بعدی: موافقت یا لزوم احتیاط

یعنی اگر ما گفتیم مخالفت قطعی در اطراف علم اجمالی جایز است و عقل می تواند ترخیص قائل شود. این نکته را ثابت کردیم

که ادله ی مرخصه در اطراف علم اجمالی جاری نیست. (به نظر آقای صدر)

پس نمی تواند بگوید: "کلُّ شیءٍ لکَّ حلالٌ" اگر چه ثبوت مشکلی نداشت ولی در مقام اثبات مشکل داریم. پس قبول کردیم مخالفت قطعی یا ثبوتاً یا اثباتاً یا هر دو ممنوع شد.

سؤال بعدی: آیا در اطراف علم اجمالی احتیاط یعنی موافقت قطعی لازم است عقلاً یا خیر؟ یعنی اگر من علم اجمالی دارم به اینکه یا نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر، آیا من می توانم یکی از این نمازها را بخوانم و دیگر خواندن هر دو لازم نباشد؟ یا نه عقل در ظرف علم اجمالی می گوید که موافقت قطعی لازم است.

یا به تعبیر فنی، آیا نسبت علم اجمالی با موافقت قطعی به نحو مقتضی است یا علت تامه؟ در ظرف وجود علم تفصیلی که علت تامه ی احتیاط است، آیا علم اجمالی همانند علم تفصیلی علت تامه است؟ به گونه ای که احتیاط عقلاً لازم است و جای ترخیص نیست؟ مثلاً اگر علم دارم که یکی از ظرف ها غصبی است، آیا از هیچکدام از این ظرف ها نمی توانم بخورم؟ یا نه. در اینجا دو معنا مطرح شده: عده ی کثیری از علما قائلند به اینکه علم اجمالی، مقتضی موافقت قطعی است.

یعنی اگر در اطراف علم اجمالی، اصل نافی جاری نشود و مجال برای اجرای اصول نافی هم حاصل نباشد در آن صورت موافقت قطعی لازم است. اما اگر جای اجرای اصول باشد و می تواند اصل اجرا شود علم اجمالی به لحاظ اصول احتیاط آسیب می خورد و می گوید احتیاط لازم نیست.

به تعبیر آسان تر: کسانی که قائلند به مقتضی، مثل آقای خویی یا شیخ انصاری، ایشان می گویند؛ گرچه ما می گوئیم احتیاط در ظرف علم اجمالی لازم است، اما در طول تعارض اصول عملیه ی نافیه است. مثلاً می گویند اگر دو ظرف داشته باشیم که یکی غضبی است و دیگری غضبی نیست. آقای خویی می فرماید در این صورت هیچکدام را نمی توانی مصرف کنی.

۱- به خاطر اینکه "کل شیئ لک حلال" اگر هر دو را حلال کند این مخالفت قطعیه است و عقلاً جایز نیست.

۲- اگر در یکی اجرا کند این اجرای "کل شیئ لک حلال" در یکی غیر از دیگری ترجیح بلامرجح است. پس کنار می رود موافقت قطعیه لازم می شود.

۳- اگر در یک ظرفی یکی بتواند اصل را برای خودش بیاورد و دیگری عاجز باشد اصلی بیاورد، اینجا موافقت قطعیه لازم نیست.

مثلاً ظرف شماره دو، ده روز قبل غضبی بوده الان شاید غضبی نباشد. اینجا آقای خویی می فرماید: اگر در یک ظرف علم اجمالی اصل مرخص جاری نشود در طرف دیگر زنده نمی شود. چرا؟

زیرا ترجیح بلامرجح نیست. چون حالت سابقه غضبی بود. براساس استصحاب یکی از طرفها غضبی است پس این کنار می رود. در ظرف شماره یک شک دارم که آیا غضبی است یا نه؟ آیا حلال است یا نه؟ پس "کل شیئ حلال" و "کل شیئ طاهر" مطرح می شود. پس مصرف کن.

بنابراین صاحبان این مذهب می گویند: موافقت قطعیه لازم است اما در طول و معلول اصول عملیه، اگر در اصل تعارض کردند نوبت می رسد به اینکه هر دو را ترک یا هر دو را انجام دهم. اگر تعارض نکردند دیگر اشکالی ندارد شما در یک طرف اصل و در طرف دیگر اصل نداری. در همان طرف که اصل داری، جاری کن.

مثال: فرض کنیم من علم دارم که یا این ظرف آبش نجس است یا ظرف دیگر. ظرف شماره یک قبلاً نجس بوده است. الان یک قطره خون افتاده است. نمی دانم ظرف شماره یک نجس شده یا ظرف شماره دو. نسبت به ظرف شماره یک که استصحاب دارد به نجاست یعنی به استصحاب نجس است، پس تاثیری ندارد. برای ظرف شماره دو هم شک بدوی دارم لذا "کل شیئ حلال" اجرا می شود. پس مصرف می کنیم اما اگر علم دارم به اینکه یا این نجس است یا آن دیگری، می گوئیم کل شیئ طاهر در هر دو جاری مس شود منتهی به مخالفت قطعیه در یکی جاری شود ترجیح بلامرجح می شود کنار می رود و موافقت لازم می شود. این یک مذهب است.

مذهب دوم: **نسبت علت تامه است**. برخی مثل مرحوم آقا ضیاء می فرمایند: نسبت علم اجمالی با احتیاط و موافقت قطعیه نسبت علت تامه است یعنی اصلاً مجالی برای اجرای اصل نیست. مثل علم تفصیلی است. علم تفصیلی مقارن با شک نیست اینجا هم فقط شک در آن است ولی شکی که زمینه اجرای اصل را فراهم نمی کند.

لذا آقاضیاء قائل است با وجود علم اجمالی به هیچ وجه سراغ این نرو که موافقت لازم نباشد. علم اجمالی نسبت و پیوند او با موافقت قطعیه، نسبت علت تامه است. علم اجمالی که بود مثل علم تفصیلی تامه است و موافقت قطعیه است و احتیاط در علم اجمالی لازم است. این دو مذهب و دو نظریه در رابطه با پیوند علم اجمالی با موافقت قطعیه می باشد.

مرحوم صدر، این نظریه را قبول ندارد. ایشان می فرمایند: اتفاقاً با آن حرفی که در بحث علم اجمالی به لحاظ مخالفت قطعیه گفتیم دیگر داستان موافقت قطعیه واضح شده زیرا تحلیل ما در حقیقت علم اجمالی و نسبت علم اجمالی با مخالفت قطعیه را به گونه ای گفتیم که تعلیق پذیر بود.

مرحوم صدر فرمودند که لزوم اطاعت در اطراف علم اجمالی به لحاظ حرمت مخالفت قطعیه، تعلیقی است نه تنجیزی. من آقای صدر که در مخالفت قطعیه با استناد به تحلیل عقلی ثابت نمودم تعلیقی را. در موافقت قطعیه به طریق اولی که این حرف را می زنم. چرا؟

زیرا همین تحلیل را می گویم؛ لزوم اطاعت تام (کامل) در اطراف علم اجمالی به لحاظ موافقت قطعیه تعلیقی است. اگر جناب شارع ترخیص داد در اطراف، می گیرم. اگر نه، که هیچ. می گویم ترخیص ندارم. مثل نظر جناب خویی. پس آقای صدر یک نکته را بیان فرمود با تحلیل حکم عقل در بحث اطاعت. ایشان گفتند اطاعتی که پیوند عبد با مولا است، این اطاعت به حکم عقل است اما چه کنیم که آسیب پذیر و انعطاف پذیر است. اینطور نیست که تنجیزی باشد. اطاعت چه به رنگ مخالفت قطعیه و چه به رنگ موافقت قطعیه، امر تعلیقی است. براساس کار شارع تحلیل می شود اگر شارع اجازه داد هر دو را مصرف می کنیم اگر اجازه نداد مصرف نمی کنیم.

پس اینطور نیست که عقل من بدون ملاحظه ی تصور شارع ادعا کند که علت تامه است. می گوید نه. جناب آقای ضیاء! من حرف شما را قبول ندارم بلکه صحیح این است که لزوم اطاعت امر تعلیقی است. لامحال به تعلیق و ترخیص شارع معلق است. هر وقت جناب شارع ترخیص داد ما أخذ می کنیم مشکلی ندارد. این بحثی که بررسی کردیم ماهیت عقلی بحث بود.

اما اساس بحث اصول عملیه است.

در واقع نکته ی اصلی بحث علم اجمالی این است که آیا علم اجمالی به اصول نافیه، انحلال پذیر است یا خیر؟

شاید این تعبیر را شنیده باشید، چیزی که می تواند علم اجمالی را خنثی کند انحلال است. مثلاً من علم اجمالی داشتم به اینکه یکی از این ظرفها نجس است. بعد از آن دو شاهد آمدند و گفتند که آن ظرفی که نجس است این است. اینجا دیگر علم اجمالی از کار می افتد و تاثیر ندارد به این می گویند انحلال، یعنی از کار انداختن منجزیت علم اجمالی.

انحلال یعنی تخریب علم اجمالی به لحاظ وصف تنجیز یا تخریب منجزیت علم اجمالی. اگر با علم اجمالی برخورد کردید و توانستید آن را منحل کنید در این صورت به کلی از کار می افتد.

<p>۱- حقیقی که به علم تفصیلی است. ۲- تعبدی که به امارات است. ۳- حکمی که به اصول عملی است.</p>	}	سه نوع انحلال داریم:
--	---	----------------------

بنابراین ما سه نحوه انحلال داریم .

مثال برای حقیقی: من که علم اجمالی پیدا می کنم یا این ظرف نجس است یا ظرف دیگر، خود من عالم می شوم که مثلاً ظرف سمت چپ نجس است. دیگر علم تفصیلی پیدا کردم. این می شود انحلال حقیقی. در این مورد شکی نیست که علم اجمالی دیگر تاثیری ندارد.

مثال انحلال تعبدی: اماره یا بینه آمده و یا دو شاهد عادل آمدند گفتند که ظرف سمت چپ نجس است . آن هم از کار افتاد لذا در ظرف سمت راست اصل مرخص صادر می کنیم. انحلال تعبدی به اصل عملی است. اگر اصل صادر شد در یک طرف علم اجمالی صادر شد ، آیا علم اجمالی از کار می افتد یا خیر؟ این هم از بحث های مفصل اصولی است.

نتیجه: علم اجمالی به حکم عقل تنجیز پذیر است ولی همین علم اجمالی به وسیله ی انحلال از تنجیز می افتد.

<p>۱- استطاعت: قیدالوجوب ۲- وضو: قیدالواجب. ۳- طی مسافت در سفر حج: قید امتثال واجب.</p>	}	بحث دیگر: مسئولیت عبد در قبال قیود عمل؛
--	---	--

ما در شریعت لامحاله تکالیفی داریم که باید واجبات را انجام دهیم و محرمات را ترک کنیم در اینها شکی نیست. ولی در شریعت چه بسا برخی موارد مقید به قیودی هستند که عهده داری و مسئولیت نسبت به قیود را بررسی می کنیم.

<p>۱- حج: مقید است به استطاعت ۲- نماز: مقید است به وضو. ۳- امتثال واجب: مقید است به طی مسافت.</p>	}	قیودی که در تکالیف الزامیه مشاهده می کنیم:
--	---	--

اینجا دو سؤال مطرح می شود: ۱- من مکلف پیوند و موضع و نسبتم با این قیود چه نسبتی است؟ ۲- چرا مولا برخی از قیود را به نحو قید و جوب و برخی را به نحو قید غیر و جوب قرار می دهد؟

نکته: در اصطلاح اصولی به استطاعت می گویند قیدالوجوب است. وضو قیدالواجب است. طی مسافت قیدامثال واجب است.

تعریف مسؤلیت به لحاظ تنوع و اقسام قیود:

در قید و جوب: مکلف مسؤلیت تحصیل آن را ندارد. یعنی اگر قیدی، قید و جوب شده باشد مکلف در مقام تحصیل آن هیچ مسؤلیتی ندارد. زیرا شارع مقدس در مقام ساختار و تشکیل حکم، این استطاعت را فرض کرده است. چون قید و جوب است.

قیود و جوب هم مانند مکلف فرض وجود می شوند یعنی اگر استطاعت بود حج واجب می شود.

۱- لذا مسؤلیت عبید در مقام قیود و جوب، آزادی است و هیچ مسؤلیتی در تحصیل آن ندارد.

۲- مسؤلیت عبید در قیود واجب، تحصیل آنها است. مثلاً: اذان ظهر شده باید بروم وضو بگیرم یا بگویم کسی مرا وضو دهد؟ می روم نماز بخوانم! نه، باید خودم وضو بگیرم و خودم تحصیل کنم.

لذا قید واجب تعریفش این است که عبد در برابرش مسؤلیت دارد باید تحصیل کند. برای عبد لازم است که تحصیل قید واجب کند.

۳- همچنین طی مسافتی که برای امثال واجب، لازم است به عنوان مثال طی مسافت برای حج، مثل وضو می شود گر چه قیدالواجب نیست ولی مقدماتی است که باید تأمین کنم تا آن واجبم به مقصد برسد. حالا که تعریف قیدالوجوب و قید واجب و قید امثال واجب را فهمیدیم سؤال این است: چرا برخی از قیود، قیدالوجوب اند، و پاره ای قیدالواجب اند؟

ما دو سنخ نگاه در شریعت داریم: ۱- اگر شرایط و قیود، شرایط اتصاف فعل به ملاک باشند، این شرط الوجوب است.

۲- اگر شرایط، شرایط استیفاء ملاک باشند قهراً، شرط الواجبند.

ریشه ی اینکه، استطاعت، قیدالوجوب می شود و وضو، قیدالواجب می شود، این است که مثلاً نماز بدون وضو صد در صد ملاک دارد. لامحاله چون با قطع نظر از وضو ملاک دارد، قهراً بایستی شارع مقدس آن را شرط واجب قرار دهد. یعنی ملاک دریافت شود. این شرط الواجب است.

اگر ملاک قائم به آن باشد. یعنی استطاعت به گونه ای باشد که ملاک و جوب، قائم به اوست بدون آن حج ملاکی ندارد. این شرط الاتصاف است.

بنابراین، شرط الاستیفاء، شرط الواجب است. نماز بدون وضو هم ملاک دارد. یعنی خودش به تنهایی ملاک دار است.

شرط الاتصاف، شرط الوجوب است. حج بدون استطاعت ملاك ندارد. حج با اتصاف به استطاعت ملاك دار می شود. به عبارت دیگر، اگر فعل با آن قید و شرط، متصف شود به ملاك دار شدن، آن قید، قیدالوجوب است. ولی اگر قید و شرط در مقام تحقق ملاك دخیل باشند نه در مقام ملاك دار شدن عمل، این قیدالواجب است. این قاعده ای است که برخی در تبیین مسؤلیت عبید مطرح نمودند.

نتیجه:

پس شرط الواجب و شرط الوجوب بی ملاك نیستند. بدون شرط الوجوب، ملاك تصور ندارد (استطاعت) بدون شرط الواجب، ملاك تصور دارد. (وضو) ما می خواهیم در خارج این ملاك را تولید کنیم. تحقق ملاك و تولید ملاك با اوست .

و من الله التوفیق